



لشکر ۵ نصر در عملیات خیبر

سردار سرتیپ مرتضی قربانی و تیم همراه

تنظیم: امیرمحمد حکمتیان*

سردار مرتضی قربانی از فرماندهان هشت سال دفاع مقدس، به همراه سرداران نوریان و انجیدانی به منظور بیان تحریبات فرماندهی خود در نخستین دوره انتقال تجارب فرماندهان دی ماه ۱۳۹۴ در مناطق عملیاتی جبهه جنوب حضور یافت. سردار قربانی که از بدو تاسیس سپاه در کنترل بحران ضدانقلاب در کردستان حضور داشته و پس از آغاز جنگ در محورهای مقاومت خرمشهر و محاصره آبادان با ارتش بعثی عراق جنگیده است و در دوران دفاع مقدس فرماندهی دو لشکر ۲۵ کربلا و ۵ نصر را برعهده داشت.	چکیده	

فرماندهی در لشکر ۵ نصر

و فرماندهی آن را هم آقای حاج عبدالعلی عمرانی به عهده گرفت. بعد که ایشان مجروح شد، آقای کوسه‌چی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا شد و در این فاصله لشکر ۵ نصر خراسان را تشکیل دادیم. خراسان نیروی بسیار زیادی داشت. تیپ‌های امام صادق^(ع)، جوادالائمه^(ع) و امام رضا^(ع) را داشتند و در آن مقطع در سال ۶۲، حکم فرماندهی لشکر ۵ نصر خراسان را به من اعلام کردند. من لشکر ۵ نصر خراسان را تشکیل دادم و بحمدالله تغییراتی در لشکر حاصل شد. با لشکر ۵ نصر خراسان در عملیات

در ابتدا، سردار قربانی درباره روند پذیرش مسئولیت لشکر ۵ نصر گفت: «بعد از عملیات ثامن الائمه^(ع) حکم فرماندهی تیپ ۲۵ کربلا را به من دادند. تقریباً خودمان نمی‌دانستیم که فرمانده تیپ می‌شویم؛ اصلاً دنبال این کارها نبودیم. بعد از آن هم عملیات طریق القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان و محرم را انجام دادیم. برای عملیات محرم دیگر لشکر ۲۵ کربلا را تحویل منطقه ۳ (گیلان و مازندران و گلستان) دادیم

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال پانزدهم □ شماره پنجاه و هفتم □ تابستان و پاییز ۱۳۹۵



سردار سرتیپ مرتضی قربانی فرمانده لشکرهای ۵ نصر و ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، دی‌ماه ۱۳۹۴.

آمدیم و این منطقه را تا این سیل‌بند شناسایی کردیم. فرداشب برگشتیم به الکساره و بعد منطقه الزجیه را نیز شناسایی کردیم. کل این منطقه را حدود ۳ شبانه‌روز به‌طور کامل شناسایی کردیم و برگشتیم. وقتی برگشتیم، رفتیم قرارگاه یک توضیحاتی دادیم. کلاً بحث تقسیم منطقه عملیاتی بود. عملیات گسترده بود و وسعت آن از شلمچه تا تقریباً منطقه ترابه بود. اینجا چیزی در حدود فکر کنم ۱۵۰ کیلومتر هوایی می‌شد. قرارگاه کربلا (ارتش) در منطقه پایین شلمچه و منطقه حسینیه عمل می‌کرد و قرارگاه نجف (سپاه) هم در منطقه بالا که جزایر مجنون شمالی و جنوبی و منطقه القرنه و العزیر بود، عمل می‌کرد. توجه فرماندهی کل و هدف آن بیشتر به‌سمت نشوه و بعد به‌سمت بصره بود. اینجا کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به بصره بود، اما موانع، استحکامات، سیم‌خاردار و آب‌گرفتگی و اینها کلاً ما را بعد از عملیات رمضان متوقف کرد و به‌هیچ‌وجه نمی‌شد

مال منطقه العزیر بودند و در همین منطقه البیضه یک منزل داشتند. ما با یک قایق لجنی برای شناسایی رفتیم. از نقطه‌ای که سوار قایق شدیم تا نقطه‌ای که پیاده شدیم ۴۵ کیلومتر راه آبی بود. همه این مسیر را از طریق آبراه‌هایی که بود پیمودیم و خیلی هم پیچ‌وتاب داشت. این آبراه‌ها چولان گرفته بودند و راه‌ها بسته بود. از آن طرف، عراقی‌ها با بلم‌ها و قایق‌ها تردد داشتند. خوب این برای ما حرکت جدیدی بود و ما نمی‌دانستیم با این معضل به چه صورت برخورد کنیم. وقتی تقریباً بخشی از این منطقه را با قایق تا مرز آمدیم، در ۲ تا بلمی که این دو برادر همراه من مخفی کرده بودند، نشستیم و با این دو برادر عرب‌زبان عراقی راه افتادیم تا به منطقه الکساره، الصخره و البیضه رسیدیم و آمدیم در نزدیکی‌های ترابه مستقر شدیم. آمدیم در البیضه دور زدیم و قبل از آن در خود البیضه آمدیم. ما را در منطقه البیضه آوردند و از آنجا از بین آب‌ها تا الصخره

از مشکلات ما در عملیات خیبر همین دوری از منطقه و نداشتن آتش بود. مشکل دیگر ما این بود که هیچ کدام از نیروها در عملیات خیبر توجیه نشده بودند، بجز همان شناسایی که خود من با چند نفر از دوستان رفتیم. یکی دیگر از مشکلات ما بحث آموزش بود. خود این نیروها باید آموزش می‌دیدند و یک ورزیدگی برای این پیدا می‌کردند که اگر یک وقت حوادثی پیش آمد، مثلاً قایقشان چپ کرد یا به قایقشان گلوله خورد و در آب

سردار قربانی:

متأسفانه اینجا وقت خیلی کم بود. پس یکی از مشکلات ما در عملیات خیبر همین دوری از منطقه و نداشتن آتش بود. مشکل دیگر ما این بود که هیچ کدام از نیروها در عملیات خیبر توجیه نشده بودند.

افتادند، بتوانند خودشان را نجات بدهند که این آموزش هم متأسفانه صورت نگرفت و عمدتاً اینجا باید با قایق یا هلیکوپتر پشتیبانی می‌شدیم که خب در بحث‌ها و در صحبت‌ها بنا شد که ما کلاً از هلیکوپتر استفاده نکنیم که متأسفانه در آن روز اول انجام نشد.»

طرح مانور لشکر ۵ نصر

در عملیات خیبر

سردار قربانی بعد از اینکه شرایط قبل از عملیات و مشکلات آن را تشریح کرد، به طرح مانور لشکر ۵ نصر پرداخت و در این زمینه اظهار کرد: «ما ۳ تا تیپ داشتیم؛ یک تیپ به نام موسی بن جعفر^(ع) که سردار انجیدانی فرمانده‌اش بودند و در همین منطقه هم اسیر شدند؛ یک تیپ به نام امام صادق^(ع) که فرمانده‌اش شهید عامل بود و ایشان هم مأموریتش این بود که اینجا گسترش بدهد بیاید به این سمت و یک الحاقی با تیپ امام رضا^(ع)

می‌کنند. آن موقع باید شاخص گذاری می‌کردیم، چراغ می‌زدیم، فانوس و مهتابی می‌زدیم. برای همه اینها اکیپ تشکیل دادیم که آمدند شروع کردند که شب عملیات این کارها بشود. یکی از مشکلات دیگر ما این بود که از توی ساحل شط‌علی تا این منطقه، حدود ۴۰ کیلومتر راه است. ما اینجا داریم با دشمن درگیر می‌شویم و هیچ ادواتی نداریم که بخواهیم آتش پشتیبانی داشته باشیم یا ادوات خودمان را می‌بریم. در ساحل و در هور وقتی خمپاره‌ها را می‌گذاشتیم، خمپاره با همان شلیک اول، ۵۰، ۶۰ سانت در لجن فرومی‌رفت و استفاده خوب از ادوات نمی‌شد. آن روز در سازمان سپاه هنوز توپ ۱۰۷ نیامده بود. خب ۱۰۷ را راحت می‌توانید روی ناوچه، روی لنج، روی قایق قرار بدهید و شلیک کنید. اگر ما آن روز ده تا ۱۰۷ داشتیم، برای نیروها تقویت پشتیبان آتش بود. لذا ما مشکل آتش داشتیم، مشکل پدافند هوایی داشتیم. پدافند هوایی ما در حد دوشکا بود و حتی ضدهوایی ۲۳ میلی‌متری را هم نتوانستیم به اینجا انتقال بدهیم. چون اولین تجربه بود و زمان هم کم بود و متأسفانه آن اعتمادی که در عملیات‌های قبل بود، به فرماندهان نشد. چون به هر جهت اینجا صرفاً یک شناسایی شده بود. منطقه خلوت بود و می‌خواستند لو نرود. اگر ما یک ماه زودتر آمده بودیم و این مشکلات را دیده بودیم، پیش‌بینی خیلی از مسائل را در اینجا مثل عملیات والفجر ۸ می‌توانستیم بکنیم. ما در والفجر ۸، چهار پنج ماه قبل از عملیات در منطقه آمدیم و دشمن هم کوچک‌ترین اطلاعاتی کسب نکرد. شب عملیات فرمانده تیمان گفت ما هیچ اطلاعاتی نداشتیم. خب همین لشکرها اینجا در عملیات خیبر هم داشتند نبرد می‌کردند. متأسفانه اینجا وقت خیلی کم بود. پس یکی



سردار سرتیپ مرتضی قربانی فرمانده لشکرهای ۵ نصر و ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، دی‌ماه ۱۳۹۴.

جلودار این عزیزان بودم. در مسیر که می‌آمدیم، تقریباً می‌توانم بگویم که از ۲ ساعت تا ۱۰ ساعت قایق‌ها تأخیر داشتند؛ چون خراب می‌شدند یا چولان و سیم‌های تلفن عراقی‌ها دور موتور آنها می‌پیچید. ما وقتی به این ساحل می‌رسیدیم، مثلاً یک گردان حدود ۳۰ تا قایق نیاز داشت که ۵ عدد رسیده بود. مثلاً از گروهان ۱، یک قایق آمده بود، از گروهان ۲، دوتا قایق، از گروهان ۳، دوتا قایق آمده بود؛ آن‌هم به صورت پراکنده. در آب هم که نمی‌شد تعویض بکنید، نمی‌شد دوباره سازماندهی بکنید. نیروها باید به خشکی می‌آمدند؛ یعنی همین‌طور که نیرو می‌رسید باید اینها را به سمت خشکی می‌بردید. نمی‌شد که تجمع بدهید؛ چون اینجا آتش دشمن هم شروع شده بود، ولی باین حال - خدا را شکر - ما مأموریتمان را به‌نحو احسن انجام دادیم. همه دوستان ما به اهدافشان رسیدند و به مأموریت خودشان عمل کردند. ببینید در فرماندهی که

شما می‌خواهید مدیریت بکنید، باید حواستان جمع باشد که این نیروها به‌لحاظ روحی تقویت شوند. این نیروها ۱۵ شبانه‌روز تلاش کردند؛ یعنی شاید ۲ ساعت خواب نداشتند. این خیلی می‌توانست روی روحیه و جسم و توان این عزیزان رزمنده تأثیرگذار باشد، بنابراین در این قضیه این خستگی و فرسودگی نیرو خیلی می‌توانست مؤثر باشد. مدام این ۱۵ روز همه نیروها درگیر بودند. حالا نیرویی که می‌نشیند در قایق و می‌خواهد مثلاً ۴۵ کیلومتر بیاید اینجا، حتی می‌خواست دور کمی بزند، ۵۰ کیلومتر بیاید اینجا. نیرو از بعدازظهر که نهار خورده، نماز خوانده و سوار قایق شده بود، تا به منطقه اصلی برسد ساعت ۲ شب شد. در چنین عملیاتی باید ظرف ۱۰ دقیقه نیرو را با هلیکوپتر جابه‌جا کنند تا نیرو بانشاط، باقوت و با قدرت بتواند به سمت هدف برود. ولی نیروهای ما ۱۴ - ۱۲ ساعت و حتی بعضی ۲۴ ساعت در قایق‌ها ماندند و گرفتار شدند

جلو رفتیم. حالا من فرمانده لشکر بودم و آقای میرزایی جانشین تیپ و آصف هم تقریباً فرمانده محور بود. به سمت عراقی‌ها رفتیم و عراقی‌ها دستشان را بالا کردند. همین که رسیدیم به اینها، یکهو یکی از عراقی‌ها به لهجه اصفهانی وسط این عراقی‌ها گفت حاج آقا سلام علیکم. گفتم سلام و زهرمار، اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت من جلو حرم امام حسین^(ع) کباب‌پزی داشتیم، این بعضی‌های پدرسوخته مرا گرفتند آوردند اینجا، هرچی

سردار قربانی:

به سمت عراقی‌ها رفتیم و عراقی‌ها دستشان را بالا کردند. همین که رسیدیم به اینها، یکهو یکی از عراقی‌ها به لهجه اصفهانی وسط این عراقی‌ها گفت حاج آقا سلام علیکم. گفتم سلام و زهرمار، اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت من جلو حرم امام حسین^(ع) کباب‌پزی داشتیم، این ۱۱۰ نفر را اسیر و خلع سلاح کردیم.

هم به آنها می‌گویم نجنگید، گوش نمی‌دهند. این داشت برای خودش می‌گفت که ما او را نکشیم. خلاصه تسلیم شدند و سلاح‌هایشان را دادند و این ۱۱۰ نفر را اسیر و خلع سلاح کردیم. یعنی ۴۸ ساعت بعد این پد پاک‌سازی شد. حالا دیگر هلیکوپتر می‌توانست بیاید؛ چون در این نقطه هلیکوپتر می‌خواست بیاید. تازه در اینجا که نیرو پیاده کند، ۱۳ کیلومتر راه است تا نیرو

اینجا بیاید. حدود ۱۷ کیلومتر است. اینها نکاتی است که به درد شما می‌خورد. طی کردن این ۱۷ کیلومتر ۴ ساعت طول می‌کشد؛ یعنی اینها را اگر صبح پیاده می‌کردند، ظهر آنجا می‌رسیدند. ظهر هم که می‌رسید دیگر هلاک بود. پس ما باید تدابیری می‌اندیشیدیم که این نیرو را به نحو احسن به نقطه مورد نظر برسانیم. حالا چند ماشین سواری

باز کرده و تیوپ‌هایشان را در آورده بودند که با تیوپ‌های ماشین بیابند، قایق را نجاری کرده بودند و حلبی‌سازی کرده بودند که فرار کنند. ما هم امکانات نداشتیم. پیاده بودیم و نمی‌دانستیم چه بکنیم. روز دوم - خدا رحمت کند - شهید مهدی میرزایی شیر لشکر ۵ نصر به همراه آقای محمودی و آقای حاج آصف، چهارتایی گفتیم که باید این پد را پاک‌سازی کنیم؛ چون این پد بنا بود در اختیار قرار بگیرد که هلیکوپترها بیابند اینجا و برای ما نیرو پیاده بکنند که البته نیاموردند. تقریباً در این آبراه در این رفت‌وآمدها در ۲۴ ساعت اول، نصف قایق‌های ما از دور خارج شد. حالا شما ببینید فاصله چقدر است. اسرای که ما در اینجا گرفتیم مثلاً ۱۰۰ نفرشان را آزاد کردیم. ما آمدیم یک غلتک را برداشتیم زرهش کردیم، الوار بستیم، گونی خاک گذاشتیم. آقای محمودی از بچه‌های مشهد بود، نشست پشت این غلتک و راه افتادیم. من آر.پی.جی دستم بود، آقای مهدی میرزایی و آقای آصف تیربار دستشان بود. به سمت عقبه پد آمدیم و عراقی‌ها با قناسه و تیربار شروع به تیراندازی کردند. یک تیر به پیشانی آقای محمودی زدند و همان بالای غلتک شهید شد. یکی دیگر از بچه‌ها را سوار کردیم. این تصمیمات برای فرماندهی شما و برای کاری که می‌خواهید بکنید، تصمیمات مهمی است. ما اینجا در عمق خاک دشمنیم، دور تادورمان آب است، محاصره صد درصد هستیم، باید یک ابتکاراتی به خرج بدهیم که هم نیرو را نجات بدهیم و هم اینکه بتوانیم امکان و توان نظام را حالا ارتش - سپاه را به کمک خودمان بیاوریم؛ هر چند که امکان و انتظار ما برآورده نشده بود و ما حتی نان و آب هم نداشتیم. خلاصه دوباره آر.پی.جی زدیم و با غلتک



از راست: مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۵ نصر و علی هاشمی فرمانده قرارگاه نصرت در عملیات‌های خیبر و بدر.

عراقی‌ها به ۱۰۰۰ متری ما رسیده بودند و برد کلاششان به ما می‌رسید. من یک خمپاره را به نام حضرت زهرا^(س) روانه کردم. توجه کنید، اینها تقریباً ۸۰۰ نفر آدم هستند و دارند به‌طرف ما می‌آیند. ۶ متر عرض جاده است. این خمپاره صاف وسط این جاده خورد. مثل یک هندوانه که از وسط آن را ببرید، این خمپاره خورد وسط نیروهای عراقی و آنها از این طرف و آن طرف فرار می‌کردند. دومین گلوله را انداختم خورد پشت سر آنهايي که به‌سمت دجله فرار می‌کردند؛ سرعشان زیاد شد. بعد شروع کردیم به‌سمت آنهايي که از این طرف می‌آمدند [شلیک کردیم]. دست‌ها را بالا کردند. حالا خدا چه قدرتی و چه عظمتی در این ۲ تا خمپاره قرار داده بود که این نیرویی که به‌سمت ما داشت می‌آمد، یکپهو همه دست‌ها را بالا کردند. ما چند نفر بودیم؟ من بودم و جانشین لشکر، فرمانده تیپ که شهید شده بود و آقای کاظم حسینی. به بچه‌ها گفتم که ۲، ۳ تا شلیک هوایی بکنید که اینها

سلاح‌هایشان را بیندازند آن طرف. کلی اسلحه و مهمات و آرپی‌جی و امکانات برای یک گردان آورده‌اند. گفتیم ده‌تا ده‌تا بیاورید. امیدتان را هیچ‌وقت در فرماندهی از دست ندهید، امیدتان به خدا باشد. ۴۵۰ قبضه اسلحه و مهمات همراه آن عراقی‌ها بود. با آن اسرایی که از قبل داشتیم جمع اسرا ۵۵۰ نفر شد. خب اینها همه جیش‌الشعبی بودند، نیروهای تکاور نبودند. جیش‌الشعبی یعنی مثل همین بسیجی‌های خودمان. اینها را خلع سلاح کردیم و روی پد فرستادیمشان. دشمن تا این وضعیت را دید، یک مقدار از اینجا عقب رفت، نفربرهایش را عقب برد و این حادثه برایش خیلی سنگین شد. کلاً عزیزان ۱۲ روز اینجا جنگیدیم. اگر نیرو و امکانات رسیده بود ما این سرپل را تا روطه و تا القرنه حفظ می‌کردیم و جنگ اینجا تمام می‌شد. بهترین و بزرگ‌ترین و خلاقانه‌ترین عملیاتی که در طول جنگ رقم خورده، خیبر است. به نظر من ایدئال‌ترین فکر را آقا محسن اینجا به کار

دیدار با حضرت امام بعد از عملیات

سردار مرتضی قربانی بعد از تشریح عقب‌نشینی از منطقه خیبر به دیدار با امام اشاره کرد و در این زمینه گفت: «ما بعد از عملیات خدمت امام رفتیم. امام هم هیچ‌وقت نمی‌فرمود شکست خوردید یا مثلاً ناموفق بودید و از این جور حرف‌ها؛ امام فرمودند عدم‌الفتح. خدمت حضرت امام گزارش عملیات داده شد.

سؤالات دانشجویان و فرماندهان دوره دافوس

در پایان سخنرانی سردار قربانی در زمینه عملکرد لشکر ۵ نصر در عملیات خیبر، دانشجویان و فرماندهان دوره دافوس دانشگاه امام حسین^(ع) سؤالاتی را مطرح کردند که به آنها اشاره می‌شود.

علت دست‌نیافتن به همه اهداف عملیات خیبر

سؤال: شما به‌عنوان جبهه شمالی منطقه عملیاتی، در یکی از حساس‌ترین محورها عمل کردید. یک فاصله ۴۵ کیلومتری بین خشکی و هور است و آنجایی که شما باید در آن محور شمالی بروید، این هور چیزی حدود ۴۵ کیلومتر با پد خشکی فاصله دارد. شما یک پشتیبان خیلی قوی می‌خواستید (این طبیعی است). در محور جنوبی چه نیازی داشتید که ۲ تا لشکر را آنجا درگیر کنید؟ دوم، شما چند تا راهکار دیدید و ما دیگر در مباحث کلاسیک این را داریم که می‌گوییم راهکار اول، راهکار دوم، راهکار سوم، بهترین راهکار. بعد چه اتفاقاتی افتاد که نتوانستید در این عملیات به همه اهدافتان برسید؟

جواب: «ببینید، ما باید خودمان را در این موقعیت‌ها بگذاریم. اگر این اطلاعات و امکانات و این توان امروزی

برد؛ منتها ما از یک گسترش عمده برخوردار نبودیم. مثلاً اگر لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) که لشکر قدرتمند ما بود، می‌رفت اینجا و همین‌طور لشکر ۷ ولی‌عصر^(ع) به اینجا می‌رسید و به ما کمک می‌کردند، تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) می‌آمد اینجا و ما می‌توانستیم اینجا باهم توسعه بدهیم، ۲ تا لشکر جاندار می‌آمدیم اینجا و جنگ را تمام می‌کردیم؛ چون کلاً عقبه‌های دشمن به خطر می‌افتاد و از طریق هور به العماره، ناصریه و بصره می‌رسیدیم.

در این قضیه آخرش دیگر به ما دستور عقب‌نشینی دادند؛ چون ۲ تا لشکر زرهی ۱ و ۱۰ عراق از اینجا به ما حمله کردند. یک‌بار حمله کردند که حمله‌شان را دفع کردیم و بچه‌ها تعدادی از تانک‌هایشان را زدند. باز دوباره حمله کردند و نهایتاً وقتی این ۲ لشکر حمله کردند، باتوجه‌به اینکه ما عقبه‌ای نداشتیم و توپخانه

هم نداشتیم، حتی یک گلوله توپ نداشتیم، یک هلیکوپتر برای ما نیامد شلیک بکند، [عقب‌نشینی کردیم]. یعنی واقعاً در این ۱۲ روز ما یک مظلومیت خاصی داشتیم، غذا نداشتیم، پسته آورده بودند با هلیکوپتر انداخته بودند روی همین پد، یکی دوتا گونی سیگار و بنستون آورده بودند. این عراقی‌ها هم بندگان خدا نه آب داشتند و نه نان. نهایتاً در این ۱۲-۱۰ روز الحمدلله کار خودمان را کردیم. هدف هم این بود که می‌خواستیم پد و خندق را نگه دارم که گفتند عقب‌نشینی کنید.»

سردار قربانی:

واقعاً در این ۱۲ روز ما یک مظلومیت خاصی داشتیم، غذا نداشتیم، پسته آورده بودند با هلیکوپتر انداخته بودند روی همین پد، یکی دوتا گونی سیگار و بنستون آورده بودند.

ضعف آموزش و کوتاه بودن زمان باعث شد که ما صد درصد به هدفمان نرسیم. اگر واقعاً نیرو و امکانات خوب رسیده بود و رفته بودیم، جنگ اینجا تمام می شد. ما حدود ۵۰ روز در عملیات خیبر و در جزایر جنگ داشتیم. جنگی که عقبه هایمان را شیمیایی، بمباران و منهدم کردند. بالین حال، این جزایر را بچه ها حفظ کردند.»

علت تعجیل در عملیات خیبر

سردار قربانی:

بعد از عملیات وقتی خدمت حضرت امام رسیدم؛ یکهویی آقای محلاتی قبل اینکه من برسیم گفت حضرت امام، این مرتضی قربانی ۱۰۰ تا اسیر را آزاد کرد. من دست امام را گرفتم ببوسم؛ دستش در دست من بود.

سؤال: با توجه به اینکه لشکرها فرصت کافی برای کسب آمادگی در عملیات نداشتند، علت این تعجیل در اجرای عملیات چه بود؛ آیا می توانستند زمان عملیات را عقب بیندازند یا نه؛ یا اینکه زودتر به لشکرها ابلاغ می شد که بتوانند آمادگی های لازم را ببینند؟

جواب: «دیگر لورفتن عملیات اجازه تأخیر در

انجام آن را نمی داد. مثلاً در عملیات والفجر ۸ فرماندهی به ما اعتماد کرد و از ۵ ماه قبل به ما گفتند و ما هم با نیروهایمان نشستیم و صحبت کردیم. مثلاً آقای کسائیان را به عنوان راننده کمپرسی وارد منطقه والفجر ۸ کردیم، شهید حیدرپور را به عنوان راننده لودر در منطقه فرستادیم؛ یعنی این طوری ما حفاظت عملیات خودمان را حفظ کردیم. در عملیات خیبر فرماندهی فکر کرد که اگر با این سرعت اینجا عمل نکند، لو می رود. اینجا منطقه بکری بود؛ وقتی ما رفتیم شناسایی، اینجا هیچ

بود، یک ساعته می رفتیم و العماره را می گرفتیم. آن زمان موقعیت طوری بود که ما کوچک ترین اطلاعاتمان توسط منافقین و جاسوسان و ماهواره ها رصد می شد. ۷ تا ۸ تا امکان جاسوسی برای دشمن وجود داشت. رادار رازیت بود؛ شما در ۶۰ کیلومتری رادار رازیت، ماشین را تشخیص می دهید، موتور را تشخیص می دهید که کجا دارد می رود، بعد نفرات را تشخیص می دهید. خود آقای وفیق السامرایبی می گوید که ما سیمان هایی را که در ماشین ها در کارخانه سیمان سپاهان اصفهان بار می زدند، می شمردیم، صف جمع و نظام جمع در پادگان های شما را می دیدیم و اشکالاتتان را از طریق ماهواره کنترل می کردیم. این امکان جاسوسی در اختیار دنیا بود، ولی ما نداشتیم. از آن طرف، تجهیزات ما منهدم شد. ما در جنگ ۶۰ درصد از امکاناتمان را از عراقی ها تأمین می کردیم. بنی صدر یک ابلاغ زده بود که به پاسدارها نه آب بدهید نه بنزین و... ببینید چه کسی مقابل ولایت فقیه و رهبری و مردم ایستاده است. بنی صدر ۵، ۶ تا بند ابلاغ کرده بود که به پاسدارها آب و نان و بنزین و مهمات ندهید. من یک بار با زور اسلحه در ستاد آبادن ۲۰۰ تا خمپاره ۶۰، ۵۰۰ تا نارنجک، ۵۰۰۰ تا فشنگ ژ ۳ و ۱ را از فرمانده ارتشی که آنجا بود گرفتم. حالا در این قضیه ما مهمات نداریم. اصلاً ۶۰ درصد مهمات لشکرهای سپاه با غنایم شکل گرفت. از آن طرف، زمانی که محسن رضایی این تصمیم را می گیرد، این تصمیم یک تصمیم انقلابی است. همه سپاه و همه کشور را بسیج کرده است که قایق تهیه کنند. می خواهد به هر جهت یک کاری بکند. ما باید از امکانات خودمان استفاده می کردیم؛ هر لشکری هم بنا به وسع و توانش. مثلاً ما سؤال نمی کردیم که آقا محسن چرا این دستور را به ما می دهید؟ ما آن را جزء دستور امام و تکلیف شرعی می دانستیم. نداشتن تجربه،



از راست سردار پیری مسئول دوره انتقال تجارب دفاع مقدس و سردار احمد نوریان مسئول ستاد لشکر ۵ نصر و ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس، اردوگاه میثاق آبادان، دی‌ماه ۱۳۹۴.

آماده‌سازی عملیات خیبر

ما در عملیات خیبر برای اولین بار یک عملیات آبی خاکی را تجربه کردیم. این عملیات مقدمه عملیات‌های بزرگ است مثل فتح فاو و کربلای ۵ که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین عملیات ما بود. دستاوردهای این عملیات خیلی بزرگ است؛ اما ما مأمور به وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه. ما به تکلیفمان عمل می‌کنیم. این دید همه رزمنده‌ها بود. هیچ‌کس اشاره نکرد ما توی این ۴۵ کیلومتر عقبه آبی با چه وسایلی در خاک عراق رفتیم. یک بخشی از نیروها را با قایق‌های پلاستیکی یا جیمینی انتقال دادیم. مهم‌ترین قایق‌های ما آن زمان رچیندر بود که در مقابل ادوات دریایی یک چیز ابتدایی بود.

از نظر حفاظتی نکات ریزی را مربوط به قبل از عملیات بگویم. یکی اینکه چطور آماده شدیم. ما ظرف ۷۲ ساعت لشکر نصر را که جزء سنگین‌ترین لشکرهای سپاه بود، آماده کردیم. ظرف ۷۲ ساعت یک ستون را

رهبری بود. دفاع مقدس ما باز تولید فرهنگ عاشورا بود؛ جهاد ما و جنگ ما، جنگ عاشورایی بود. بنابراین فرماندهان ما در سلسله‌مراتب طولی فرمانده کل قوا قرار می‌گیرند. به همین دلیل یکی از مشکلات ما این بود که فرماندهان وقتی می‌رفتند جایی سخنرانی کنند، از آنجا درآمدن و رفتن خیلی مشکل بود؛ چون این فرمانده را نماینده امام در بین رزمنده‌ها می‌دانستند. هرچه این فرمانده ویژگی‌هایش به ویژگی‌های امام نزدیک‌تر بود، مقبولیتش هم بیشتر بود. شهید میثمی یک جمله کلیدی دارد با این مفهوم که جنگ سردار می‌خواهد. اگر فرماندهی سردار باشد، تیپ را به ایشان بدهید، آن را تبدیل به لشکر می‌کند و اگر سردار نباشد، لشکر هم به ایشان بدهید آن را به تیپ و گردان تنزل می‌دهد. شما هیچ عجله نکنید که مسئولیت‌ها به عهده شما هم می‌آید. مسئولیت‌ها بار سنگینی است. هر کس دنبال مسئولیت برود هلاک می‌شود.

و یک آغولی برای گاو میش داشتند؛ یعنی محیطی که ما داخلش شده بودیم و شناسایی هم نرفته بودیم برای ما خیلی زنده بود. وارد شدیم. منطقه خیلی شلوغ بود. عراقی‌ها آگاه شده بودند. اصلاً در مسیر که می‌رفتیم هواپیما بالای سر ما فیلر می‌انداخت و آبراه کاملاً روشن بود. حالا آمدیم اینجا، یک سری عراقی‌ها قاطی ما بودند. این را هم من به شما بگویم قبل از رفتن به عملیات، مانور اصلی بنده و گروهی که با ما بودند این بود که در این عملیات ما قطعاً موفق می‌شویم و باید ۳۰۰، ۴۰۰ هزار نفر را سازماندهی کنیم. بنابراین قبل از عملیات مثلاً توی دفترم نوشتم، ۵۰ تا بلندگوی دستی می‌خواستیم، تابلویی که منور هست و خیلی چیزهای دیگر لازم داشتیم. پیام‌های زیادی به زبان عربی آماده کرده بودیم، شعار تهیه کرده بودیم. حتی بابت بلندگو به قرارگاه رفتیم و دعوا کردم؛ چون مسئولان را که می‌فرستادیم تدارکات بهشان نمی‌دادند. آخر سر هم رفتیم دیدم مسئول عملیات نشسته؛ رفتیم داخل دادوبیداد کردم که آقا شما دارید چه کار می‌کنید؟ ما آمدیم با شما اتمام حجت کنیم که اگر رفتیم و مشکلی ایجاد شد، با شماست. آنجا وقتی هوا روشن شد، به همراه آقای طاهری با بلم به آن روستا رفتیم. جوان‌هایشان و پیرمردهایشان را قبلاً برده بودند. یعنی

سردار نوریان:

در ۸ سال دفاع مقدس، فرماندهی و مدیریت از جنس رهبری بود. هر چه این فرمانده ویژگی‌هایش به ویژگی‌های امام نزدیک‌تر بود، مقبولیتش هم بیشتر بود. اگر فرماندهی سردار باشد، تیپ را به ایشان بدهید آن را تبدیل به لشکر می‌کند و اگر سردار نباشد، لشکر هم به ایشان بدهید آن را به تیپ و گردان تنزل می‌دهد.

تا تشخیص بدهند عمده قوای ما کجاست و بعد از اوایل روز شروع به پاتک سنگین کردند. یک صحنه از محاصره خودمان را می‌گویم. ما در یک سنگر تانک حدوداً ۱۰، ۱۱ نفر بودیم و ۱۰ نوع اسلحه داشتیم. مثلاً کلاشینکف داشتیم، نارنجک داشتیم، یک آرپی‌جی هم داشتیم. تقسیم کار کردیم. یکی مان نماز حضرت فاطمه الزهرا (س) را خواند، ۱۰ نفرمان هم که

اسلحه داشتند، جنگیدند. این

بنده خدایی که نماز می‌خواند شاید حدود نیم ساعت نمازش طول کشید؛ اصلاً متوجه نبود. به هر حال، چند تا تانک عراقی سوخته بودند و عراقی‌ها هم عقب‌نشینی می‌کردند. اگر اخلاص باشد حکمت را خدا قرار می‌دهد؛ همان چیزی که امروز رهبر ما دارد و با آن جهان اسلام را هدایت و مدیریت می‌کند.»

اینها از این عملیات مطلع بودند. این برادر ما آقای طاهری چون متولد کربلا بود، به خانواده‌هایی که آنجا بودند گفت ما برای کمک به شما و برای پیروزی اسلام و برای آزادی کربلا به اینجا آمدیم. اینها را که می‌گفت، آنها اشک می‌ریختند. پاسگاه‌های عراق در آن نزدیکی بود و یک سری ماشین نو تویوتا از جوازیزی که صدام به فرماندهانش می‌داد، در آن پاسگاه‌ها بود. آقای مجیدی

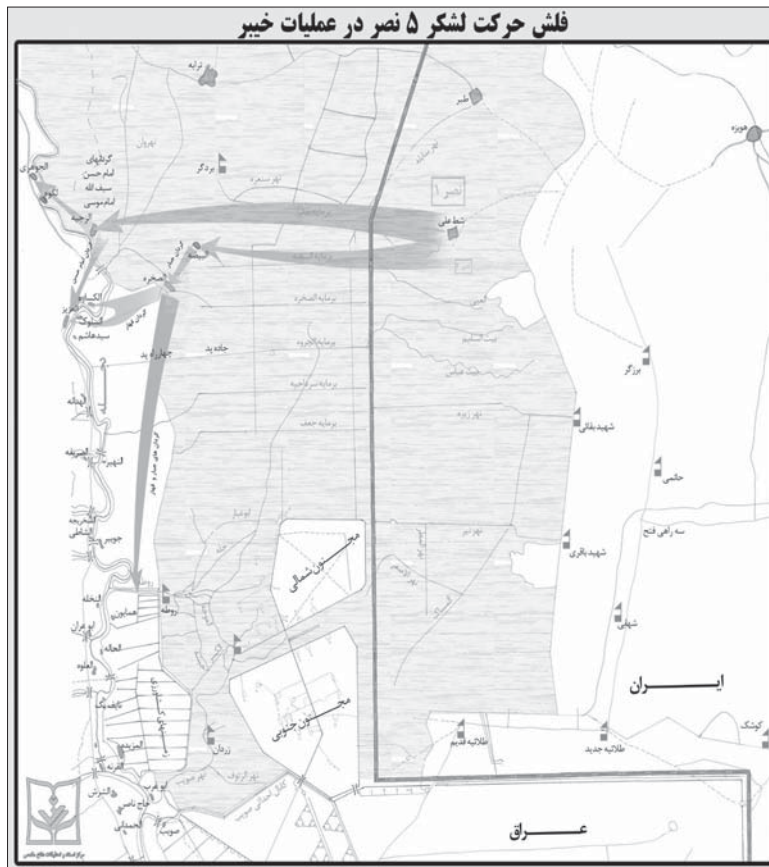


نفر سوم از راست: سردار انجیدانی از مسئولان لشکر ۵ نصر در عملیات خیبر، اردوگاه میثاق آبادان، دی‌ماه ۱۳۹۴.

شروع به رگبار می‌کند؛ یعنی خط تماس دشمن به جاده لجستیکش چسبیده است. این بهترین امکان در دست دشمن است. دشمن برتری هوایی دارد، برتری هلیکوپتری دارد، دفاع نزدیک زمینی - هوایی دارد، هواپیمای ملخی نفرزن دارد، شیمیایی دارد، و فوج فوج هواپیمای میراژ خود را روی هور می‌آورد. عزیزان من، ما در هر عملیاتی با ۳۰ - ۲۰ درصد امکانات به خط می‌زدیم و ۶۰ درصد امکانات را از عراقی می‌گرفتیم، ولی اینجا در عملیات خیبر قضیه عکس شد و نتوانستیم دسترسی به دشمن پیدا کنیم. بعضی جاها هم رسیدیم. اگر در این منطقه با دست پر ورود می‌کردیم، حداقل ۱۰ تانک، ۲۰ توپخانه یا ۵۰ موشک داشتیم، عراق به این راحتی نمی‌توانست اینجا را از ما بگیرد. دیدید که جزایر مجنون تا آخر جنگ با همان دست خالی در دست ما ماند.

مقایسه وضعیت خودی و دشمن در عملیات خیبر

سردار انجیدانی در ادامه به مقایسه وضعیت خودی با دشمن پرداخت و گفت: «ما در عملیات خیبر وضعیت خوبی از لحاظ پشتیبانی، عقبه مناسب، زمین و منطقه برای جان‌پناه نداشتیم. همچنین جنگ‌افزارهای سنگین، نیمه‌سنگین و مهمات و آتشبار را نتوانستیم به خوبی به منطقه عملیاتی انتقال بدهیم؛ چون نه جاده‌ای بود که مهمات سریع به دست ما برسد و نه وسیله ایاب و ذهابی بود. حالا اینها را با وضعیت دشمن مقایسه کنید. ما ۶۰ کیلومتر در آب آمدیم. تا به جاده دشمن دسترسی پیدا کنیم. از پشت دجله ۲۰۰ متر تا اتوبان العماره - بصره فاصله است. ببینید دشمن چه امکاناتی در اختیار دارد: دشمن ستونش را از بغداد به العماره می‌آورد تا آنها را به بصره ببرد. به قول عزیزانمان، سر تانک و دوشکا و تانکش را برگرداند، به محض اینکه احساس خطر می‌کند،



نقشه فلس‌های مانور لشکر ۵ نصر در عملیات خیبر، هورالعظیم، ۱۳۶۲/۱۲/۳.

یعنی آن طرف دجله پیاده‌های عراقی بودند، تانک‌ها و نفربرها هم جلو آمده بودند، تک‌تیراندازهایشان داشتند به‌طرف ما تیراندازی می‌کردند. این همان صبح روز ۴ اسفند عملیات است. ما روز سوم را که در راه بودیم، تا رسیدیم به هدف، ساعت ۲ نصفه‌شب شد. هدف را تثبیت کردیم و پشتش مستقر شدیم و آماده عملیات بعدی که عبور از دجله بود، شدیم. عبور از دجله را موفق نشدیم. در هر صورت این گروهان هم سوار شد و رفت. بعد هم بنده و معاون‌ها برگشتیم که سوار شویم، دیدیم قایق نیست. یک قایق آن طرف تر پارک شده بود و ما فکر کردیم که برای ما پارک شده. ۱۵ - ۱۰ نفر سوار قایق شدیم. دیدیم موتور قایق در لجن‌ها گیر کرده و روشن نمی‌شود. عراقی‌ها هم از دجله عبور کردند و روی دژ آمدند. من اسلحه را برداشتم و تیراندازی و رگبار را به سمت عراقی‌ها گرفتم و به بچه‌ها گفتم شما بروید. گفتند ما چه کار کنیم؟ قایق نمی‌رود. گفتم دیگر هر کاری می‌خواهید بکنید. به بچه‌ها گفتم شنا کنید و داخل کپرها بروید. آخرین نفر هم خودم بودم. شمای

